

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

بحث در استدلال به آیاتی بود که يستدل بها بر وجوب ارشاد جاهل. رسیدیم به آیاتی که دلالت می‌کند بر این که خدای متعال هدفش از ارسال رسل این بوده است که حتی او بر بندگان داشته باشد و بندگان حتی بر خدا نداشته باشند. مثل «أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَ لَا تَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ تَذِيرٌ...» (مائده/ 19) «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ...» (نساء/ 165) یا فرموده «قُلْ قَلِيلٌ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (انعام/ 149). و نحو این آیات.

تقریب استدلال این شد که این آیات به دلالت اقتضاء دلالت می‌کند بر وجوب ارشاد جاهل چون دلالت اقتضاء یعنی این که اگر مولی جعلی داشته باشد، فرمایشی فرموده باشد که متوقف است بر یک امر آخری که اگر آن نباشد این حرف درست نیست. این می‌شود دلالت اقتضاء. فرموده من پیامبران را که فرستادم برای این است که حجت قائم بشود از طرف من برای آنها، و از طرف آنها حجت بر علیه من قائم نشود. این مطلب با توجه به این که می‌دانیم انبیاء این جور نیست که تمام امتی که نبی آنها هستند و مرسل به سوی آنها هستند به همه آنها قدرت داشته باشند بروند بگویند یا همه آنها را درک کنند، مثل پیامبر ما خاتم الانبیاء است، صلی الله علیه و آله و سلم، لکافة الأنام است الی یوم القيامة، خب معلوم است که ایشان الی یوم القيامة که همه را درک نمی‌کند که، همه افراد زمان خودشان را هم که درک نمی‌کنند که، این پیامبر را فرستاده برای این که حجت باشد برای همه موجودین در زمانش، زمان‌های بعد و بعد و بعد تا قیامت. برای آنها هم حجت تمام بشود. همه خدا بر آنها حجت داشته باشد، هم آنها بر خدا حجت نداشته باشند. این پیامبر را برای این فرستاده، این لایمکن این هدف محقق بشود و درست باشد و صحیح باشد الا به این که واجب فرموده باشد که کسانی که آن پیامبر عالم‌شان می‌کند و یاد می‌گیرند آنها باید به بعدی‌ها بگویند، به کسانی که پیامبر خودش؟؟ تا این که این حجت تمام بشود. پس به دلالت اقتضاء از دل این آیات در می‌آوریم که ارشاد جاهل برای کسانی که عالم شده‌اند به واسطه پیامبر یا به وسائط بین آنها و پیامبر باید آنها هم ارشاد کنند تا این حجت بتواند همگانی بشود و همشیگی بشود. این تقریب استدلال.

این استدلال دارای مناقشه هست حالا بسنده می‌کنیم به ذکر دو مناقشه؛ مناقشه اولی این است که اصل این دلالت اقتضاء درست است که نمی‌شود بدون ضم یک ضمیمه‌ای این هدف که حجت باشد این تحقق خارجی بپذیرد، اصل این درست است اما آیا آن راه برای متمیم همین است که بر همه عالمین واجب کرده باشد؟ بله با این هم درست می‌شود اما یک راهکار دیگر هم دارد همان که آیه نفر فرموده یعنی همیشه برای هر

جمعیتی لازم است بعضی‌هایشان بروند حوزه آن‌ها یاد بگیرند، آن‌ها متکفل باشند. اگر هیچ متکفلی قرار ندهد نمی‌شود. پس دلالت اقتضاء جامع را دلالت می‌کند که پس خدای متعال متکفلی را تعین فرموده است تا به واسطه بتواند این حجت هم همگانی بشود حتی آن‌هایی که پیامبر را حتی در عصر خودش هم درک نمی‌کنند و پیامبر خودش حضوراً مابشره نسبت به آن‌ها تعلیمی ندارد، هم همیشگی بشود در طول تاریخ و حتی بعد از فوت او و رحلت او. باید یک... بله این دلالت اقتضاء حتماً توی شریعت... پس یک علم اجمالی پیدا می‌شود که شارع یک کاری کرده. این علم اجمالی ما که پیدا می‌شود به آیه نفر منحل می‌شود، ما بیش از این علم نداریم. آیه نفر فرموده چی؟ فرموده از هر طایفه‌ای یک عده بیایند درس بخوانند این کار را بکنند. پس خود شارع یک راهکاری را می‌دانیم به حسب آیه نفر... خب اگر این نبود، اگر این آیه نبود البته علم اجمالی پیدا می‌کردیم، می‌توانستیم حتماً بگوییم برای همه، ولی هر کسی علم پیدا می‌کرد که یک کاری باید باشد حالا یا این است یا آن است، آن وقت اطراف علم اجمالی می‌شد باید احتیاط مثلاً می‌کرد.

س: خود آیه نفر هم ... خود آیه نفر ملاک و مناط نفر است، کوچ کردن است یا تفقهوا و علم پیدا کردن است؟ اگر علم پیدا کردن است؟؟

ج: نه، فلینذروا اذا رجعوا، این است دیگه، آیه نفر خلاصه‌اش این است که بروند یاد بگیرند، برگردند انداز کنند.

س: نه منظور این است که این برگشتن یا کوچ کردن ملاک است؟ یا نه تفقه پیدا کردن ملاک است؟ اگر تفقه است می‌شود باز همان؟؟

ج: تفقه یک هدف است که فرمود لیتفوهوا. بعد فرموده و لینذروا، آن که یک هدف بله یاد بگیرد یعنی یاد گرفتن منظور است یکی این که خودشان یاد بگیرند، خودشان عالم بشوند، این یک منظور. منظور دوم این است که خب حالا با این بیایند یاد بدهند ولو چیزهایی که مربوط به عمل خودشان هم نیست، مرد است رفته یاد گرفته احکام نساء را می‌خواهد بیاید یاد بدهد. یا احکام تجارت و این‌ها را می‌خواهد یاد بگیرد که خودش اصلاً اهل این چیزها نیست و هکذا.

پس بنابراین این جواب است.

س:؟؟ قاعده نفر نباشد چطور علم اجمالی توی ...

ج: که خدا پس یک راهی باید قرار داده باشد. آن را چیست؟ یا این است که به... علم اجمالی پیدا می‌کنیم یا این کار یا این کار، یا این کار، یا این کار، یعنی محدوده‌ها، اگر این محدوده‌ها این قدر زیاد بشود که غیر محصور باشد حرف‌های غیرمحصوره پیش می‌آید، اگر نه محصور شد...

س: ...

ج: بله بله. درست است آن جا هم این حرف‌ها پیش می‌آید که این جاها بله این هم درست است فرمایش شما که چه جور؟ این مثل این است که یا بر من این نماز واجب است یا بر او واجب است، خب این برائت جاری می‌کند آن را هم برائت جاری می‌کنیم در این جور موارد، اما اگر نه، جوری بشود که ما می‌دانیم که یک تکلیفی بر عهده ماها... مثلاً

علما می‌دانند حتماً ما قدر متیقن هستیم مثلاً، حتماً به دوش ما یک چیزی آمده...

س: ...

ج: همین دیگه، می‌گوییم با توجه به آن دیگه...

س: علم اجمالی منحل می‌شود.

ج: منحل می‌شود و این جور نیست که متعین بشود این که ما بگوییم. بله اگر راه‌های دیگری نبود متعین می‌شود. این اشکال اول.

اشکال دوم:

س: ??

ج: نه، همان علماء ... واجب کفایی است. همان علما آن وقت واجب کفایی است.

س: ...

ج: نه، غرض باب آخری است. اگر همین قرار داده بشود دیگه جعل آن غلط نیست ولو این‌ها امثال نکنند.

س: ??

ج: احتیاط چی؟

س: ??

ج: نه، تا حکم نرسد احتیاط چه جور بکنند. فرض این است که وقتی به آن‌ها نمی‌رسد احتیاط چه جور بکنند؟ برائت جاری می‌کنند. باید به آن‌ها برسد با یک کسی تا احتیاط بخواهند بکنند، تا علم اجمالی برای آن‌ها پیدا بشود. اگر اصلاً نمی‌رسد، پیامبر در مدینه، در مکه فرموده است فلان چیز واجب است، واجب هم نکرده دیگران بگویند، این هم نشر پیدا نکرد، ما هم توی قم هستیم، خب چه کار می‌کنیم؟ یک فحص چیز می‌کنیم می‌بینیم ما که خبر نداریم، کسی به ما نمی‌گوید، نگفته، خب برائت جاری می‌کنیم. پس چه جور اتمام حجت می‌شود، فردا چه جور خدای متعال می‌تواند به ما بگوید چرا امثال نکردید احکام مرا؟ من که پیغمبر فرستادم. این که پیامبر را فرستاده برای این که خودش حجت داشته باشد، این‌ها هم بر خدا حجت نداشته باشند، باتوجه به این واقعیتی که این پیامبر این جور نیست که مباشرتاً به همه بفرماید، و این جور نیست که این پیامبر للتالی الی یوم القیامه حیات داشته باشد، حیات مادی داشته باشد و بخواهد در بین مردم باشد. باتوجه به این واقعیت‌ها این دلالت اقتضاء برای آیه محقق می‌شود. اما اشکال این است که آن مدلول اقتضایی این است که یک راهکار باید باشد نه خصوص این که شما دارید. آن راهکار هم الان می‌دانیم چیست، به واسطه آیه نفر فهمیدیم. باتوجه به آیه نفر، دیگر آن لغویت، آن وجه برای اقتضاء از بین خواهد رفت. این اولاً، ثانیاً...

س: ... خدا می‌داند ?? روی قرآن گذاشتن کفایت می‌کند. ??

ج: عجب، چه جور کفایت می‌کند؟ ما بالوجدان می‌دانیم که کفایت نمی‌کند.

و اما قرآن گفته «کتب علیکم الصیام» حالا چه جور روزه بگیریم؟ قرآن که نگفته چه جور روزه بگیرید که. فرموده «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی» این نماز را چه جور باید خواند؟ اگر امام صادق سلام الله علیه نبود و این فرمایشات او منتقل نشده بود، چه کسی می‌دانست چه جور باید بخواند و هکذا و هکذا، فلذا امام صادق سلام الله فرمود به حسب نقل که «لولا زراره و اضراب امثال زراره لأندرس آثار ابی» اگر این‌ها نبودند خدای متعال باز معلوم می‌شود اصل این چیزها روی روال طبیعی است. اگر این‌ها نبودند نه، لأندرس آثار ابی. خب و حالا هم همین جور است. لولا حوزه‌های علمیه معاذالله، اگر حوزه‌های علمیه تعطیل بشود بعد از گذشت مدتی لأندرس آثار النبوة، چه کسی می‌داند چی واجب هست چی واجب نیست؟ فلذا است که شما خیلی اهمیت دارید، واقعاً لولاکم، این کُم یعنی حوزه‌های علمیه، مراجع، فضلا، طلاب، این‌ها اگر نبودند، مدتی نباشد معاذالله پیش خواهد آمد، این جور خواهد شد. خب این اشکال اول.

اشکال دوم:

اشکال دوم این است که بر فرض همان فرضیه باشد که ارشاد جاهل باید باشد، اما ارشاد جاهل برای اتمام حجت این نیست که ارشاد جاهل مطلقاً واجب باشد، اگر آن‌ها آمدند سؤال کردند یا نه در معرض گذاشتند، خب می‌توانند بروند یاد بگیرند. مجتهدی است، رساله داده رساله‌اش را هم پخش کرده، امروز روی سایت گذاشته، هر کسی می‌تواند برود روی سایت نگاه بکند. آن دیگه لازم نیست بیاید، پس آن چیزی که خدای متعال حجت می‌خواست قرار بدهد لایتوقف بر این که بر هر عالمی لازم باشد ولو این عالم را هم مطلقاً بگیریم، عالم یعنی هر کسی حکمی را می‌داند، نه عالم اصطلاحی. هر کسی یک حکمی را می‌داند ولو یک دانه حکم را می‌داند. اما این لازم نیست همه این‌ها را واجب بکند، تک تک شما، هر کدام شما، هر جایی را می‌بینید باید... نه، این اتمام الحجه و این که خدا حجت داشته باشد، آن‌ها بر خدا حجت نداشته باشند این است که واجب باشد این احکام الهی در معرض وصول قرار بگیرد. خب این در معرض وصول به چیه؟ به این که آن‌هایی که مجتهد هستند و این‌ها فتوا بدهند و فتوای‌شان را هم در معرض بگذارند، این است و کسی هم آمادگی داشته باشد کسی آمد از او سؤال کرد جواب بدهد. اگر آمد سؤال کرد جواب بدهد، حالا الان من می‌دانم این آدم الان نمی‌داند، شرایط امر به معروف یا نهی از منکر اگر بود بله، اگر این شرایطش نیست چه لزومی دارد من به این بگویم، حجت بر او تمام است، حجت خدا هم تمام است برود یاد بگیرد. این دلیل می‌خواهد که ما بگویم واجب است اگر نگفتی یقه‌ات را خدا می‌گیرد می‌گوید چرا نگفتی. پس بنابراین به این آیات مبارکات نمی‌توانیم. حالا حرف‌های دیگر، اشکالات دیگر ممکن است این جا باشد که این در باب معارف است یا مطلق است امثال ذلک این جاها هم از نظر تفسیری این‌ها بحث دارد که خدای متعال اتمام حجت می‌خواهد بکند برای معارف اصلیه یعنی اصول دین یا نه برای بقیه هم هست. این‌ها دیگه حالا احتیاجی نداریم به این بحث‌های تفسیری، حالا فرض اگر کردیم که ظاهراً همین باشد که در تمام است نه فقط مسائل اصول دین و معارف اصلیه باشد، حالا دیگه این بحث‌ها به خصوص با این قلت وقتی که الان داریم لزومی ندارد.

خب ما تا حالا سه دسته از آیات را بیان کردیم، آیه شریفه نفر بود، آیه کتمان بود و آیات دال بر این که هدف از ارسال رسل اقامه حجت است من الله و عدم حجت من الناس علی الله، این‌ها.

خب بعضی دوستان جناب آقای حسینی و غیر ایشان بعضی‌ها می‌فرمودند که حالا ما غیر از آن آیه کتمانی که شما خواندید که معمولاً مستدلین هم به همان آیه استدلال کردند که دیروز خواندیم آیات دیگر کتمان هم وجود دارد که شاید آن اشکالی که شما راجع به استدلال به آن آیه گفتید در آن‌ها نباشد. خب از باب این که متمیماً للمطلب و امثالاً لأمرهم، من آن آیات دیگر را هم عرض می‌کنم. البته امروز صبح می‌خواستیم این آیات را تفصیلاً مراجعه کنیم و العبد یدبر و الله یقدر یک چیزی پیش آمد خیلی عجیب و غریب، من ساعت را نگاه کردم دیدم پنج است. پا شدم وضو گرفتم نماز خواندم و حالا و یک مقداری تعقیب بعد آمدم بچه‌ها را صدا بزنم دیدم تاریک است، هنوز روز نشده، پنج باشد باید خیلی هوا روشن باشد. دیدیم اصلاً اذان نشده. به نظرم نماز صبح را قبل از وقت خوانده بودیم. والده ما نقل می‌کردند که ما بچه بودیم یک عده از یک جایی آمده بودند منزل پدرمان می‌خواستند کربلا مشرف بشوند دیدیم هی نماز می‌خوانند، گفتم چه نمازی می‌خوانید؟ گفتند ما می‌بینیم توی راه مشکل است نمازهای توی راه هم این جا می‌خوانیم.

خب صبر کردیم و نماز خواندیم، خب خسته بودیم من هم شب دیر خوابیده بودم، گفتیم حالا یک خرده بخوابیم بعد پا می‌شویم و مطالعه، هشت و ده دقیقه بیدار شدیم. تهِ هم امروز کار داشتیم یعنی بحث داشتیم. فلذا به همین اندازه رسیدیم که حالا آیات را فعلاً فهرست آن را بگوییم و یک قدری بحث بکنیم.

حالا چهار پنج تا آیه مبارکه هست که غیر از آن آیاتی است که دیروز خواندیم.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، آیه 140 سوره مبارکه بقره: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» کسی که از ناحیه خدا یک شهادتی در پیش او وجود دارد این را می‌آید کتمان می‌کند، ظالم‌تر از این چه کسی می‌تواند باشد؟ خب این دلالتش بر حرمت کتمان شهادت چیزی که من الله عند الانسان است، روشن است. خب گفته می‌شود کسی که علم دارد به چیزی که فلان چیز واجب است، فلان چیز حرام است و هکذا، این شهادت من الله عنده هست، این را بخواهد کتمان بکند من اظلم منه.

یا آیه دیگر؛ آیه 283 همین سوره مبارکه بقره: «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» قبلش گناهکار است، «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ». «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ» خودش، نهی است. نهی هم دلالت بر حرمت می‌کند. علاوه بر این که «وَمَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» پس به دو وجه دلالت می‌کند بر حرمت کتمان شهادت. این یک دسته آیات که حرمت کتمان الشهادت را فرموده.

استدلال به این آیات مبارکات ممکن است مناقشه بشود، که شهادت در کجاست؟ وقتی است که یک مسأله‌ای پیش می‌آید می‌گویند آقا شما که اطلاع دارید بیایید شهادت بدهید. یک مسأله‌ای پیش آمده، یک چیزی پیش آمده این باید بیاید شهادت بدهد «وَلَا يَأْتِ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» (بقره/282) وقتی شهداء دعوت می‌شوند که بابا این مشکله پیش آمده شما خبر داری بیا شهادت بده، خدای متعال می‌فرماید ابای از این نکنند و کسانی که کتمان می‌کنند و نمی‌روند این کار را بکنند پس بنابراین... اما این که هیچ مسأله‌ای پیش نیامده از ما نخواستند، شهادت دادن را از ما نخواستند، یا احتیاجی به این شهادت ما نیست، آیا ما از این آیات می‌توانیم این را بفهمیم یا نه این آیات در خصوص آن موارد است که نلتزم به، فقهاء هم فتوا دادند که در این موارد شهادت لازم است باید برود شهادت بدهد.

پس به این آیات نمی‌شود بگوییم اگر کسی مثلاً حکم سجده سهو را در فلان جا می‌داند، آن شخص نمی‌داند این کتمان شهادت است، بله او اگر بیاید سؤال بکند یا یک جایی می‌خواهند یک کسی را مثلاً یک حدی به او بزنند، یک کاری بکنند این می‌داند حکم خدا این جا چیه، اگر نگوید بله. پس در حقیقت جایی که خواسته بشود این اداء شهادت یا جایی است که خود واقع اقتضاء می‌کند که شما بیایی شهادت بدهی.

س: ??

ولی بحث ما این نیست، بحث ما این است که هیچ کسی این جا احکام الهی را نمی‌داند ولو این که غافل است یا حتی ولو این که معذور است. فحس هم کرده برائت جاری کرده. این جا را بگوییم که بر او لازم است.

س: ?? خود شهادت ...

ج: حتماً شهادت هم این جور نیست که احکام باشد گاهی موضوع است.

س: اصلاً معلوم نیست شهادت است...

ج: شهادت به یک مشهود به این دیگه، مثلاً می‌داند که این قاتل است، این کشته، این شهادت... همه این‌ها را حالا این شهادت اولاً مقداری از آن مربوط به موضوعات است به احکام نیست یک جایی هم ممکن است بله شهادت به احکام باشد که بعدش تو شنیدی که پیامبر چنین حرفی فرمود. مثل امیرالمؤمنین سلام الله علیه که در خانه مهاجرین و انصار بیایید شهادت بدهید که پیامبر مگر من را نصب نکرد، مگر شما نبودید؟ خب این.

س: ??

ج: اشکال این است که این اداء شهادت را و عدم کتمان شهادت را در جاهایی که شهادت باید داد که فرموده «وَلَا يَأْتِ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» بیش از این از این آیات استفاده نمی‌شود.

س:

ج: الان ترک استفصال که این جا نیست چون سؤال نبوده که از خدا استفصال کند، اطلاق است. اطلاق شهادت مال کجاست؟ شهادت آن جایی است که

س: ...

ج: الان منبری که بالای منبر می‌رود می‌گوید مثلاً غسل جمعه مستحب است دارد شهادت می‌دهد؟

س: پس شما این‌ها را شهادت نمی‌دانید؟

ج: خب بله دیگه. شهادت کجاست؟ این که یک امری مخفی است آن‌ها احتیاج دارند می‌آیند می‌گویند شما که اطلاع دارید بیا شهادت بده. این جاست اما همین جور او اطلاع ندارد من یک چیزی را می‌دانم، حکم خدا را می‌دانم، رساله عملیه را بلد هستم، این شهادت است؟ مسأله‌گو شهادت دارد می‌دهد؟ فقیه شهادت دارد می‌دهد؟

س: ...

ج: بله بله. این کلمه شهادت در عرف متشرعه و ادبیات شارع و فرهنگ شارع به این جور چیزها کأن گفته می‌شود.

عرض می‌کنم حالا آن‌هایی که فعلاً به ذهن می‌آید در مقام اشکال عرض می‌کنیم بعد این را آقایان کار کنند که حالا جهات دیگر و اشکال دیگر هست یا نیست.

یا این قبیل آیات که کتمان الشهادة را فرموده. آیات دیگر «و لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» آیه 42 سوره بقره. یا فرمود «یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» آیه 71 آل عمران. این آیات هم که می‌فرماید «و تکتُموا الحق» «و لاتلبسوا الحق بالباطل و تکتُموا الحق» یعنی و لاتکتوا الحق دیگه، عطف به آن جا است لا دارد، نهی فرموده.

این آیات هم دلالت بر مسألتنا دلالت نمی‌کند. آن این است که شما ملتبس می‌کنید حق را به باطل و در التباس حق را پنهان می‌کنید. التباس حق به باطل می‌کنید. این حرام است که بیایید با التباس حق به باطل کتمان حق بکنید، حق را پنهان بکنید اما اگر کسی سکوت کرد و حرف نمی‌زند اصلاً.

س: یعنی هر نوع کتمان را شامل نمی‌شود؟

ج: نمی‌شود. کتمان این چینی که می‌آید ملتبس می‌کند، مشتبه می‌کند حق را به باطل پیش مردم که اگر این کار را نمی‌کرد... مثلاً این می‌آید می‌گوید بابا آن حجابی که اسلام گفته و این‌ها آن جاهایی است که آدم‌های شهوت‌پرست و فلان و این‌ها باشند اما آن طور نباشد که نیست. یا بگوید این آیات مال وقتی است که جامعه این جوری بوده. یا می‌آید می‌گوید این که خدا فرموده شهادت مرأه مثلاً جایی... این مال آن وقت بوده که مرأه‌ها معمولاً بی‌سواد بودند. اما حالا که این جوری نیست، این‌ها توی کلمات هست می‌گویند این مواردی که خدای متعال شهادت مرأه را در جاهایی قبول نفرموده، اسلام قبول نفرموده مال زمانی است که معمولاً خانم‌ها در آن زمان‌ها خیلی عوام محض بودند، زیر صفر هم بودند به چند درجه، در عوام، اما امروز که این‌ها، امروز را که نمی‌گوید که با این حرف‌ها آن حق را که آیات، روایات، فتاوا دلالت بر آن می‌کند ملتبس می‌کند در ذهن‌ها. یا می‌گوید این که کلب و فلان و این‌ها گفته این‌ها نجس هستند این مال آن موقعی است که بهداشت درست نبوده، این مال... یادم می‌آید که فرح ظاهراً یک وقتی منتشر شد این حرف از او حالا توی روزنامه‌ها و این‌ها آن موقع که این نجاست کلب که در اسلام است مال آن زمانی است که این‌ها بهداشت و امثال این‌ها، حالا این جوری نیست، این احکام مال آن موقع است، مال آن زمان است، مال وقتی است که این جوری نباشد و الا کلب بما هو کلب....

س: ...

ج: حالا با این چی می‌کند، واقعاً ذهن یک عده‌ای ملتبس می‌شود که راست می‌گوید شاید مال آن موقع باشد. مخصوصاً با رنگ‌های روشنفکری و حرف‌های شیک و پیک و این‌ها که این‌ها کنارش می‌گذارند و در یک لباس‌های خاصی می‌گویند بله خیلی‌ها ذهنش می‌شود، این‌ها را آخوندها در آوردند این نیست. معلوم نیست. این تلبس الحق بالباطل و تکتُموا الحق، این تکتُموا نتیجه ... است فتکتُموا الحق به واسطه این کارتان. بله ما به واسطه...

این حرام مسلّم است، حق را بیایی با التباس با ملتیس کردن توی ذهن‌ها کأنّ سد راه فهم حق است، این سد راه فهم حق برای ناس می‌شود، بنابراین با این آیات هم نمی‌توانیم بگوییم اگر کسی یک حکم خدا را می‌داند حرفی هم نمی‌زند می‌گوید خب این‌ها وظیفه دارند بروند یاد بگیرند من چه لزومی دارد ابتدائاً بروم یادش بدهم، اگر آمد سؤال کرد خیلی خب، یا برود از یک عالم دیگری سؤال کند، یا برود به رساله مراجعه کند. من التباس حق به باطل و در اثر التباس کتمان شده باشد که نکردم که این آیات را هم پس نمی‌توانیم بگوییم دلالت می‌کند بر بحث ما.

آیه 187 آل عمران: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْفُمُونَهُ قَبْدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا قَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ»؛ آن‌هایی که خدای متعال عهده و پیمان از آن‌ها گرفته، کسانی که اوتوا الكتاب و خدا از آن‌ها پیمان گرفته که این کتاب را برای مردم روشن کنند. و آن را کتمان نکنند. این فنبدوه این ميثاق خدا را پشت سر انداختند و به جای این که بروند تبیین کنند برای مردم، آن‌ها را به مردم بفهمانند، و اشتروا به ثمنًا قلیلاً، با طواغیت و این‌ها ساختند در اثر این پشت سر انداختن یک منافع مادی کمی را از آن‌ها به دست آوردند. این‌ها فئس ما یشترون. خب این جا هم درست است کتمان حق است، اما کتمان از کسانی که خدا ميثاق گرفته بگوید، چه کسانی هستند آن‌ها؟ اول کلام است.

س:؟؟

ج: نه، حالا آن به خدمت...

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَنَّهُ لِلنَّاسِ» ميثاق کسانی که اوتوا الكتاب، از چه کسانی ميثاق گرفته خدای متعال؟ از همه مسلمان‌ها خدا این ميثاق را گرفته که لتبیننه للناس؟ مگر همه این‌ها «وَ لَا تَكْفُمُونَهُ قَبْدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»

س: ...

ج: اگر مراد آن‌ها باشد که خب پس به ما ربطی ندارد. مثل آیه قبل که 71 این بود: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْفُمُونَ الْحَقَّ» به آن‌ها می‌گفت. اما اگر بگوییم «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» این جنس است. اهل کتاب اوتوا الكتاب، ما مسلمان‌ها هم اوتوا الكتاب هستیم، قرآن برای ما است دیگر. خب حالا خدای متعال از ما هم ميثاق گرفته یا نه ما می‌گوییم کجاست که خدا از ما ميثاق گرفته باشد؟ پس این لابد از آن‌ها است که این وظیفه را به گردن آن‌ها گذاشته بوده خدای متعال، به آن اهل کتاب که بله من آثار و علائم پیامبر آخر الزمان را می‌گویم این را مخفی نکنید، این را منتشر کنید.

س: اگر کتاب را اعم از قرآن بگیریم خب طبق همین آیه می‌گوییم...

ج: خب همین دیگه می‌گوییم نمی‌دانیم.

س: نه، حتماً یک جایی یک ميثاق از ما گرفتند..

ج: کجاست؟ بیاورید.

س: ما نمی‌دانیم.

ج: خب ما هم نمی‌دانیم.

س: از ما گرفتند...

ج: می‌دانم برای استدلال باید چند چیز برای ما روشن باشد، برای استدلال دو مطلب باید برای ما روشن باشد، اگر بخواهیم استدلال به این آیه بکنیم. یک؛ که این اوتوا الکتاب جنس است، یا نه، خصوص قرآن شریف است. یا بگوییم اوتوا الکتاب جنس است، هم شامل کتب سابقه بشود؛ انجیل و تورات و زبور و این‌ها، هم شامل قرآن شریف بشود. یا این که اختصاص به قرآن شریف داشته باشد. این مطلب اول که باید احراز کنیم اما اگر احتمال بدهیم این اوتوا الکتاب اصلاً یعنی آن‌ها. دو؛ این که بدانیم این میثاق برای ما گرفته شده است. خب اگر فهمیدیم قرآن است و این مال همه است، این خودش دلالت می‌کند یک جا میثاق بوده، کشفِ اِثْمِ می‌کند، اما وقتی که برای ما روشن نیست احتمال می‌دهیم این کتاب یعنی تورات و انجیل و کتب سابقه، پس این میثاق هم لعل در آن کتب آیه‌ای بوده که بر آن‌ها واجب کرده یا پیامبر آن‌ها... اگر در خود انجیل و تورات هم نبوده آن یک وجوب بیرون از کتابی جعل شده بوده برای آن‌ها و اعلام شده به آن‌ها، و آن‌ها الان به آن عمل نمی‌کنند. پس بنابراین....

س:؟؟

ج: بله، آن هم تازه قرینه می‌شود. حالا اگر آن سیاق را ما قبول کنیم و بگوییم این آیه هم همان دنبال آن هست آن هم می‌تواند ایجاد این احتمال را...

س: الکتاب آن جا یعنی کتاب‌های آسمانی آن‌هایی که قبل از ما بودند یعنی کتاب آسمانی قبل از شما هم اذیت کردند پیغمبران‌شان را، این کتاب را هم برای کسانی که این کتاب را فرستادیم این‌ها وظیفه‌شان بود که ابلاغ کنند و نکردند.

ج: یعنی همین اهل کتاب‌ها؟

س: نه نه، من قبلکم آن جا دارد.

ج: می‌دانم.

س: می‌گویند من قبلکم این جوری بود، بعد از شما هم...

ج: من قبلکم نه، یعنی آن‌ها... یعنی ای یهودی‌ها، ای نصارانی‌ها، همین یهودی و نصارانی که قبل از شما بودند. نه شما مسلمان‌ها، آن‌ها که بودند. مخاطب همین یهودی‌ها و نصارانی‌ها هستند، به این‌ها می‌گوید آن قبلی‌های شما، یعنی از گروه خودتان.

س: ...

ج: بله بله، سابقی‌ها هم این خطاها را کردند شماها هم که حالا معاصر با پیغمبر هستید دارید همین کارها را می‌کنید.

خب آخرین آیه دیگری که باز هست، 176 سوره مبارکه بقره: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ

اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (بقره/174)

این «و لا یکلمهم الله» یک مطلب لطیفی توی آن هست. معلوم می‌شود آدم‌هایی که درست هستند خدای متعال فردای قیامت با آن‌ها صحبت می‌کند و این یک نشاطی دارد یک لذتی دارد که خدای متعال با آدم حرف بزند، و جزای این آدم‌هایی که این کار را می‌کنند که از این نعمت برخوردار نیستند معلوم می‌شود این نعمت این قدر لذت دارد که خدای متعال این آدم‌هایی که این جور هستند دارد می‌گوید از این محروم هستید، این درد دارد. این همان است که در دعای شریف کمیل هست که حالا من فرض کن عذاب جهنم و این‌ها را تحمل بکنم، اما فراق تو را چه جور تحمل بکنم. خب این جا به خدمت شما «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» یک مناقشه در استدلال به این آیه شریفه این است که این «ما أنزل الله من الكتاب» چه معنایی دارد؟ آیا «ما أنزل الله من الكتاب» یعنی من الوجبات، بگوییم کتاب معنایش کتاب نیست یعنی ما کتبه الله، واجبات، «کتب علیکم الصیام» آره چون یکی از معانی کتاب و مکتوب این است که واجب است، «کتب علیکم» یعنی اوجب علیکم. این من الكتاب معنایش این قرآن نیست، معنایش ما وجب الله تبارک و تعالی است، یا ما حرم الله تبارک و تعالی است. استدلال توقف بر این دارد و این معلوم نیست، من الكتاب یعنی آیات قرآن را کتمان می‌کند. خب اشکال ندارد ما بگوییم آیه، یک کسی می‌داند این آیه مال قرآن است کتمان بکند، از او می‌پرسند این آیه مال قرآن است بگوید نمی‌دانم. مخصوصاً آن زمانی که هنوز توی دل‌ها، توی سینه‌ها بود و نسخه‌ها آن جوری نبود و این‌ها، آن موقع‌ها بخواهد کتمان بشود. این یک مطلب که پس «من الكتاب» معلوم نیست معنایش من المجعولات الشرعیة الواجبه و المحرمیه باشد. شاید یعنی آیات قرآن. دو؛ این که عطف کرده دو چیز را به هم دیگر، این که کتمان می‌کنند و یشترون به ثمناً قلیلاً. عطف ظهور دارد در این که هر دو معاً موضوع هستند برای این حرمت. اما اگر هیچ چیز نمی‌گوید، ولی «لایشتری به ثمناً قلیلاً» این جور هم نیست، فقط سکوت کرده. آیا آن هم مشمول این آیه شریفه می‌شود؟ بنابراین باید جزم داشته باشیم که این جا تعدد موضوع است، نه یک موضوع مرکب است. اگر یک موضوع مرکب باشد باید تمام اجزای آن باشد. اگر نه، موضوعات مستقل است عطف شده به همدیگر باشد بله، و این واضح نیست که این جا موضوعات مختلفه به هم عطف شده باشد.

بنابراین این مناقشه هم در این جا هست. عرض کردم این مناقشات علی الحساب است فعلاً چون دقت بیشتری می‌خواهد و این‌ها، آقایان حالا دیگه در بحث‌شان و تقریرات‌شان و این‌ها خودشان اطراف آیات مبارکات تأمل بفرمایند. پس آیاتی که ممکن است به آن استدلال بشود یا بزرگان استدلال کردند همین‌هایی بود که فعلاً و عجلتاً عرض کردیم بنابراین الآیات تمام شد، گفتیم استدلال شده است برای وجوب ارشاد جاهل بالکتاب و السنه و العقل و الاجماع و السیره. کتاب تمام شد می‌ماند آن بقیه که ان شاء الله یکشنبه که برای بحث می‌آیم ان شاء الله در همان دو سه روز ان شاء الله آن اباحت هم تمام خواهد شد

و صلی الله علی محمد و آل محمد.